

نقد تطبیقی- تحلیلی دو شرح شبه قاره‌ای دیوان حافظ

(شرح عرفانی غزل‌های حافظ و بحرالفراسه الالفاظ)

فی شرح دیوان خواجه حافظ)

امین رحیمی*

فرنگیس کمالوند**

چکیده

محبوبیت روزافزون و رواج افکار و اندیشه‌های حافظ شیرازی در میان عرفای شبه‌قاره منجر به تدوین شروح متعدّد بر دیوان وی گردید که حجم انبوه این شروح، جای خالی نقد و تجزیه و تحلیل علمی آنها را به خوبی آشکار می‌سازد تا با تکیه بر آن، خواننده‌ای که به دنبال درک و فهم معانی دقیق اشعار حافظ است به سمت شروح قابل اعتماد راهنمایی شود. به همین منظور، این پژوهش به نقد تطبیقی-تحلیلی دو شرح «بحرالفراسه الالفاظ فی شرح دیوان خواجه حافظ» از عبیدالله خویشگی قصوری و «شرح عرفانی غزل‌های حافظ» از ختمی لاهوری که هر دو از عرفای صاحب نام شبه قاره بوده‌اند، می‌پردازد. نتایج حاصل حاکی از آن است که این دو شرح علی‌رغم نواقصی که دارند، گاهی توانسته‌اند تفاسیر مناسبی از اشعار حافظ ارائه دهند. خویشگی به بیان نکات ادبی و ترجمه لغوی اشعار حافظ توجه بیشتری داشته است و از این جهت شرح وی بر شرح ختمی برتری دارد و شرح ختمی صرف نظر از تعقیدهای معنوی فراوانی که در آن وجود دارد در بیشتر موارد از عهده تفسیر درست غزل‌های عرفانی حافظ برآمده است.

کلیدواژه‌ها: نقد تطبیقی-تحلیلی، شرح عرفانی، ختمی لاهوری، بحرالفراسه، خویشگی-

قصوری

* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اراک، a-rahimi@araku.ac.ir

** دکترای زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اراک (نویسنده مسئول)، f-kamalvand@phd.arak.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۶/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۱۰

۱. مقدمه

شرح نویسی یکی از مهم‌ترین فعالیت‌های ادبی است که به منظور کمک به مخاطبان برای درک و فهم بهتر آثار ادبی صورت می‌گیرد. در این میان، یکی از پر رونق‌ترین عرصه‌های شرح نویسی در ارتباط با دیوان حافظ، آن هم از همان سال‌های پس از وفات وی (۷۹۲ ق) بوده‌است. حافظ از معدود شاعرانی است که آثار و افکار شاعران و نویسندگان بسیاری را در شرق و غرب تحت تأثیر قرار داده‌است. آن گونه که از متون گذشته برمی‌آید، شهرت حافظ در شبه قاره از زمان حیات خود او آغاز شده‌است. محمد گلندام می‌گوید: «رواحل غزل‌های جهانگیرش در ادنی مدتی به حدود اقلیم ترکستان و هندوستان رسیده و قوافل سخن‌های دلپذیرش در اقل زمان به اطراف و اکناف عراقین و آذربایجان کشیده.» (گلندام، ۱۳۷۷: ۴۶). از سوی دیگر، ویژگی‌های خاص شعر حافظ چون به‌کارگیری تعابیر پیچیده و دشوار، اصطلاحات رمزی و تصاویر غریب و چند بعدی، لزوم پرداختن به شرح و تحلیل اشعار وی را ایجاب می‌نمود. به همین جهت، از قرن دهم هجری به بعد، افراد متعددی در شبه‌قاره با دیدگاه‌های متفاوت و سطح معلومات مختلف و با اهداف و رویکردهای گوناگون اقدام به شرح تمام یا منتخب، یک غزل یا چند بیت از دیوان اشعار حافظ نمودند.

۲. ضرورت تحقیق

با عنایت به اهمیت مطالعات تطبیقی در بیان وجوه اشتراک و تمایز افکار و عقاید شعرا و نویسندگان و در نتیجه شناخت افق دید و نگرش آنان و کارآیی این مهم در دستیابی به ظرافت‌های ادبی و هنری ناشناخته در عرصه ادبیات ملل، بررسی دو شرحی که بیش از دوست یا سیصدسال پیش در شبه‌قاره نوشته شده‌است، با انگیزه بازنمایی دیدگاه عرفای هندی در مورد وجوه ادبی - عرفانی اشعار حافظ و تلاش آنان در مورد رفع ابهامات درباره برخی کلمات و ابیات دیوان وی، ضمن کمک به پیدایی اندیشه‌هایی نو درباره شعر حافظ، با نشان دادن تأثیرات اختلاف زبانی، فرهنگی، معرفتی و شرایط متفاوت زیستی شارحان ایرانی و هندی در تصنیف شروحشان، نقش بسیار مهمی در تبادل و تعامل میراث عظیم فرهنگ و ادب دو سرزمین و انتقال ثمرات درخشان و ارزشمند آن به نسل‌های بعدی ایفا می‌کند. ارزیابی انتقادی این شرح‌ها یک نوع نقد مخاطب شناسی شعر حافظ است و می‌تواند بسیاری از ناگفته‌های تحقیقات دانشگاهی انجام شده درباره حافظ را بازگو نماید و

نقد تطبیقی- تحلیلی دو شرح شبه قاره‌ای دیوان حافظ ۳

با ترسیم یک خط مشی حافظ شناسی برای نسل‌های معاصر، نوع دگردیسی حافظ را از لحاظ فکری، چهره و تصویر در این شرح‌ها تبیین کند. بدون شک نقد علمی یک اثر هم خواننده را برای درک زوایای پنهان آن یاری می‌دهد و هم محققان و پژوهشگران را به سمت خلق آثار بهتر هدایت می‌کند که همه این موارد باعث اولویت بخشی این پژوهش شده است.

۳. اهداف طرح و سؤالات تحقیق

در این تحقیق به نقد تطبیقی- تحلیلی دو شرح شبه‌قاره‌ای و نسبتاً قدیمی «شرح عرفانی غزل‌های حافظ» از سیف‌الدین ابوالحسن عبدالرحمان لاهوری متخلص به ختمی در نیمه اول قرن یازدهم و «بحرالفراسه الالفاظ فی شرح دیوان خواجه حافظ» از عبیدالله خویشگی چشتی قصوری متخلص به عبدی در نیمه دوم قرن یازدهم پرداخته شده است و تلاش می‌شود ضمن بازشناسی چهره حافظ براساس دو شرح عرفانی مذکور، به سؤالات اساسی زیر پاسخ روشنی داده شود:

۱. کدام یک از این شروح با مبانی عرفان اسلامی سازگارتر است؟
۲. رویکرد ادبی (بدیع- بیان) در کدام یک از این شروح قویتر است؟
۳. این شارحان تا چه میزان در قابل فهم سازی مفاهیم غزل‌های موردنظر توفیق داشته‌اند؟
۴. آیا نکته تازه‌ای در این شروح وجود دارد که قبلاً مطرح نشده باشد؟

۴. پیشینه تحقیق

بررسی پیشینه تحقیق نشان می‌دهد که در مورد این دو شرح شبه‌قاره‌ای، برخی از محققان و حافظ پژوهان ایرانی و پاکستانی چند پژوهش انجام داده‌اند؛ از جمله: کتاب «فرهنگ شرح‌های حافظ» (باقری، ۱۳۸۷)، بخش مفصلی از جلد اول کتاب «حافظ شناخت» (دستغیب، ۱۳۶۷) و «حافظ شناسی در شبه‌قاره» (چاندبی‌بی، ۱۳۸۶) و مقاله «شرح‌های فارسی دیوان حافظ در هند» (قاسمی، ۱۳۷۶) و مقاله‌ای دیگر با عنوان «بحث و معرفی بحرالفراسه الالفاظ فی شرح دیوان خواجه حافظ از عبیدالله خویشگی قصوری عبدی» (مهرنور، ۱۳۷۱) و «نگاهی به شارحان دیوان حافظ شیرازی در شبه قاره»

(حسن، ۱۳۸۴) و نیز «بررسی و نقد محتوایی کتاب بحرالفراسه» (وفایی، سجادی و حاکمی‌والا، ۱۳۹۲) که در حدّ معرفی شارحان و توصیف یا نقد شروع آنها بوده‌است و اهداف و کارکرد آنها با اهداف این پژوهش به کلی متفاوت است.

۵. روش تحقیق

این پژوهش از نوع پژوهش‌های توصیفی-تحلیلی است و اطلاعات آن با استفاده از روش اسنادی (کتابخانه‌ای) گردآوری شده‌است. حجم نمونه پژوهش مبتنی بر ۲ شرح عرفانی شبه‌قاره‌ای؛ «شرح عرفانی غزل‌های حافظ» از سیف‌الدین ابوالحسن عبدالرحمان لاهوری و «بحرالفراسه اللآفظ فی شرح دیوان خواجه حافظ» از عبیدالله خویشگی چشتی قصوری است. در این تحقیق با نقد شاخصه‌های شروع مورد نظر و رسیدن به خروجی مطرح در آنها و نیز بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های موجود در هر دو شرح، تلاش گردیده‌است که از مقایسه داشته‌ها و دستاوردهای ادبی-عرفانی آنها با روشی علمی به برداشت‌هایی منطقی درباره هر دو شرح دست یابیم که تا حد امکان بر احساسات شخصی تکیه نداشته باشد.

۶. ملاحظات نظری

در ابتدای امر مطالبی هر چند مختصر راجع به جریان تصوف در شبه‌قاره، علل محبوبیت حافظ در میان عرفای آن دیار و چگونگی روی آوردن آنان به شرح دیوان حافظ و نیز معرفی دو شارح مورد نظر؛ ختمی لاهوری و خویشگی قصوری و شروع آنها بیان می‌شود تا زمینه‌سازی لازم جهت پرداختن به مبحث اصلی تحقیق صورت گیرد.

۱.۶ ظهور شروع عرفانی دیوان حافظ در شبه‌قاره

جریان تصوف و عرفان اسلامی در قرن دوم و سوم در شبه‌قاره ظهور کرد و در قرن‌های ششم و هفتم به اوج خود رسید. از همین دوره، شعر و نثر فارسی در خانقاه‌ها و در آثار صوفیه راه یافت و در مجالس و عظم و سماع و ارشاد و تمام کتب عرفان و منظومه‌های صوفیانه آن عصر به کار گرفته شد و توجه و اقبال عارفان شبه‌قاره به آثار بزرگان ادب فارسی چون مولوی، جامی، عطار، حافظ و ...، فزونی یافت. در این میان، حافظ شیرازی در صدر اهمیت قرار داشت؛ زیرا که «حافظ شیرازی را در هند و پاکستان تنها شاعرزبان

فارسی نمی‌دانند؛ بلکه گذشته از شعرش، حافظ را نمایندهٔ تصوّف و شخصیت روحانی و مرد با خدا هم می‌شمارند.» (نوشاهی، ۱۳۷۱: ۷۸۳)، مهم‌ترین دلیل این ارادت، دیدگاه بسیاری از عرفای برجسته و صاحب نام پیشین مانند سید میرعلی همدانی و سیداشرف جهانگیر سمنانی در مورد حافظ بود که بنا به روایتی، حتی وی را ملاقات نموده‌اند (غریب‌یمنی، ۱۴۱۹: ۳۱ و ۸۵)، اینان عنایت ویژه‌ای به حافظ داشتند و در آثار خود که از منابع مهم متصوّفه در شبه‌قاره به شمار می‌رفت، از حافظ به عنوان عارفی کامل یاد کرده بودند. «سیداشرف در مکتوبات خود حافظ را با لقب‌هایی چون قدوةٔ مخدومان‌الهی و عمدهٔ محبوبان نامتناهی یاد کرده است.» (شبلی، ۱۳۷۱: ۶۰۳)، بنابراین، رفته رفته اشعار حافظ به منبعی برای الهام روحانی و سرچشمهٔ فیض و تجلیات‌الهی مبدل گردید، تا جایی که عرفا در پرداختن به شعر وی به منظور دستیابی به حقایق عرفانی، به رقابت با یکدیگر برخاستند، اما بهره‌مندی همهٔ مریدان از اشعار خواجه، به خاطر دارا بودن تعابیر و اصطلاحات ناب پیچیده و چند پهلو بودن و معنائگیزی آن، کار ساده‌ای نبود، پس عرفا به صرافت افتادند تا شروحو را برای قابل فهم ساختن شعر حافظ به رشتهٔ تحریر درآورند. این تفاسیر، اغلب عرفانی و برپایهٔ تأویل استوار بود و از آنجا که تأویل در نزد عرفا قاعدهٔ خاصی نداشت، تنها مبتنی بر ذوق و سلیقهٔ شخصی آنان بود. اوج پیدایش تأویل‌های عرفانی دیوان حافظ در شبه‌قاره، در سده‌های یازدهم و دوازدهم و در دورهٔ شکوهٔ رواج زبان و ادب فارسی در آن دیار بود که شروع عرفانی مفصل و متعددی به نظم و یا به نثر و به زبان‌های فارسی، اردو، انگلیسی، پنجابی، هندی و بنگالی بر دیوان حافظ نگاشته شد.^۱

۲.۶ ختمی لاهوری و شرح عرفانی وی

سیف‌الدین ابوالحسن عبدالرحمان لاهوری متخلص به ختمی از مسلمانان فارسی‌زبان و عارف شبه‌قاره در اواخر قرن دهم و نیمهٔ اول قرن یازدهم هجری است. پدر و جد پدری ختمی مردانی ادیب و دارای مجالس درس و بحث بوده‌اند و ختمی، علوم عقلی و نقلی را نزد آنان فراگرفت. وی به زبان‌های عربی و فارسی شعر می‌سروده و در تصوّف با سلسلهٔ قادریه بیعت کرده است. ختمی از همان دوران نوجوانی شیفتهٔ شخصیت و اشعار حافظ گردید، به طوری که او را با القاب «سیف‌خدا» و «سلطان قوم» می‌خواند و حتی غزلی در برتری حافظ بر شاعران دیگر سروده است. وی نخستین شارح غزل‌های حافظ در شبه‌قاره محسوب می‌شود و سه شرح بر دیوان حافظ دارد، ناگفته نماند «ختمی، فرهنگ دیوان حافظ

را نیز نوشته‌است که نسخه خطی آن وجود دارد» (قاسمی، ۱۳۷۶: ۳۳)، اولین شرح وی «مرج البحرین» یا تحفه شاه جهانی است. قراین نشان می‌دهد که به احتمال زیاد، این کتاب قدیمی‌ترین شرح دیوان حافظ در شبه قاره است که به سال (۱۰۲۶ق) تألیف شده و شرح‌گزیده‌ای از غزلیات و چند قطعه و رباعی از حافظ است. دومین شرح، «زبده البحرین» نام دارد و گزیده‌ای از مرج البحرین است و سرانجام «شرح عرفانی غزل‌های حافظ» که یکی از دو شرح مورد بحث در این پژوهش است.^۲

در مورد شرح سوم باید گفت که شرحی است بسیار حجیم و در چهار جلد که از روی نسخه خطی بازنویسی شده‌است و عنوان و حتی اسم نویسنده آن هم معلوم نبوده و به همین خاطر، در فهرس نسخه‌های خطی با مؤلفی ناشناخته معرفی گردیده است و عنوان «شرح عرفانی غزل‌های حافظ» را مصححین ایرانی برای آن انتخاب کرده‌اند (ختمی لاهوری، ۱۳۸۷: ۵/۱)، این شرح از جمله شروح کامل است که شامل ۴۶۲ غزل می‌شود. از این تعداد نیز ۴۰۶ غزل مطابق با تصحیح‌های معتبر دیوان حافظ (قزوینی - غنی و تصحیح خانلری) بوده و ۵۶ غزل، جعلی و از غزل‌های منسوب به حافظ است.

۱.۲.۶ مزایای شرح ختمی

۱. برای روشن شدن معانی ابیات از آیات قرآنی، احادیث نبوی، همچنین حکایات صوفیه بهره بسیار می‌جوید. در شرح بیت «جام جهان نماست ضمیر منیر دوست / اظهار احتیاج خود آنجا چه حاجت است» می‌خوانیم که: «چه در این مقام، محب باید که متصف به صفت «مازاغ البصر و ماظنی»^۳ باشد...» در رساله قشیری آورده که: و زبان متتهیان از دعا بسته بود «من عرف الله کل لسانه»^۴ شاهد این مقال است.» (ختمی لاهوری، ۱۳۷۸: ج ۱/ ۳۳۳)

۲. از کتب مهم و معتبر صوفیه بهره گرفته‌است: گلشن راز، مناقب العارفين، مثنوی معنوی، تمهیدات، تفسیر بیضاوی، فصوص الحکم و شروح آن، تعریفات جرجانی، مرصاد العباد، کشف المحجوب، رساله قشیری، مرآت العارفين، لمعات عراقی، عوارف المعارف، نفحات الأنس و... «صاحب مناقب العارفين آورده که حضرت مولانا-قدس سره- می‌فرمودند که روزه گرفتن از غذای روحانی حرام است.» (همان: ج ۳/ ۱۷۴۵)

۳. سخنان و اشعار بزرگانی چون مولوی، جامی، نظامی، شبلی، عبدالله بن مبارک، شیخ محمود شبستری، مولانا زین‌الدین خوافی، بایزید بسطامی، سهل بن عبدالله تستری، سلطان‌ولسد، جنید بغدادی، قاضی حمیدالدین ناگوری، ابن عربی، روزبهان بقلی،

جلال‌الدین دوانی، سیدعلی همدانی، ابوعلی دقاق، یحیی بن معاذ رازی، خواجه محمد پارسا و ... را در سراسر شرح خود آورده‌است: «از سلطان‌العارفین، ابویزید بسطامی قدس سره منقول است که پیش از وجود آدم، عشق و محبت مظهری می‌جست.» (همان: ج ۴/۲۳۸۱)

۴. استفاده فراوان و مناسب از اشعار عربی در شرح ابیات: «شرح حسن او- کما هو حقّه- حدیثش نیست: منزّه عن شریک فی محاسنه / فجوهر الحسن فیّه غیر منقسم»^۵ (همان: ج ۲/۱۰۸۰)

۵. از نکات جالب و مورد توجه در شرح ختمی این است که گاهی شارح خود را در موضع مخاطبان قرار می‌دهد و در مورد برخی از تفسیرهایی که ارائه داده و ممکن است دوباره مبهم یا محل اشکال باشد، سؤالاتی را مطرح می‌کند و به تفصیل به آنها پاسخ می‌دهد: «اگر کسی گوید که هرگاه فرمودی که به تجلی جمال محبان را سیراب ساخت و...، پس قلق و اضطراب محب را وجه چیست؟ در جواب می‌فرماید که شیدا و دیوانه و واله از آن وجه شدم که ...» (همان: ج ۱/۴۵۰)

۶. در تصنیف این شرح به شرحی دیگر از دیوان حافظ دسترسی داشته‌است که از آن با عنوان «شرح دیوان» نام می‌برد و در توضیح بسیاری از ابیات به آن استناد می‌جوید، اما متأسفانه هیچ اشاره‌ای به کاتب یا نام اصلی این شرح نمی‌کند: «در شرح دیوان نوشته که این خطابی است که حضرت ناظم در زمان شیب کرده‌است، شاهد رعنائی شباب را...» (همان: ج ۳/۱۶۸۵)

۷. قراین نشان می‌دهد که ختمی در تصحیح ابیات به چندین نسخه از دیوان حافظ مراجعه می‌کرده‌است: «در بعضی نسخ به جای راهی است راه عشق، بحری است {بحر} عشق واقع شده {که} مآل هر دو نسخه واحد است.» (همان: ج ۱/۲۴۱)

۸. به کارگیری ضرب‌المثل‌های عربی مشهور و مرتبط برای آسانتر شدن فهم ابیات در مواضع متعدد از دیگر مزایای این شرح است: «عاشق بیچاره را به خطاب «ماللتراب و رب‌الارباب» در مقام منع می‌دارد و به دام هجر می‌سپارد.» (همان: ج ۱/۲۴۴)

۹. از بهترین مزایای شرح ختمی این است که برخلاف دیگر شارحان عرفانی شعر حافظ؛ به ویژه در شبه قاره، تعدادی از غزل‌های عاشقانه خواجه را تأویل نکرده‌است. به عبارتی، در مواردی چند این اصل را پذیرفته است که حافظ از عشق مجازی نیز سخن گفته‌است؛ از جمله در شرح غزل

«ای خونبهای نافه چین خاک راه تو خورشید در حمایت طرف کلاه تو»

فقط این یک بیت را آورده و نوشته‌است: «در این غزل خطاب با محبوب مجازی که مظهر و مجلای جمال محبوب حقیقی است، دارد چنان که سیاق غزل بر صاحب فطرت سلیم پوشیده نماند.» (همان: ج ۴/۲۵۸۹)

۱۰. برخلاف شیوه معمول متون گذشته، بسیاری از اوقات به نام مؤلفی که از اثرش بهره می‌گیرد یا نام خود اثر اشاره می‌کند: «شیخ جمالی شیرازی در اصطلاح خود آورده که زلف، جذبۀ الهی را گویند.» (همان: ج ۱/۷۰۲) یا «در شرح گلشن راز آورده که از لب، نفس رحمانی مراد است که حیات هر شیء منوط به آن است.» (همان: ج ۴/۲۴۹۳)

۲.۲.۶ معایب شرح ختمی

۱. یکسونگری عرفانی شارح و تفسیر اشعار حافظ براساس سلیقه و عقاید شخصی به طوری که برخی از بدیهی‌ترین غزلیات عاشقانه حافظ را تعبیر عرفانی نموده‌است:

زلف بریاد مده تا ندهی بریادم / ناز بنیاد مکن تا نکنی بنیادم می‌گوید که حجب کثرات را بر رخ وحدت منتشر مساز و جمال خود را در زیر حجب کثرات مستتر و مختفی منما تا به زهر فراق و انتظار ندهی وجود مرا بر باد (ختمی لاهوری، ۱۳۷۸: ج ۴/۲۳۴۸).

۲. تکرار مکرراتی چون حدیث «كنت بصره الذی يبصره»^۷، «من عرف الله كل لسانه» و معانی عرفانی میخانه، می، چشم، غمزه، زلف، مغ، رند، صوفی و... که در طول شرحش بارها به تفصیل ذکر شده‌است. همچنین، تکیه کلام «در اصطلاح این طایفه علیّه» که در هر صفحه حداقل دو یا سه بار آمده، شرح وی را طولانی و بسیار ملال‌آور نموده‌است.

۳. در مورد بعضی از ابیات حافظ تأویل‌های دور از ذهنی به دست می‌دهد که خواننده را از معنای اصلی بیت دور می‌کند و به همین علت مجبور می‌شود تا زمان زیادی را به فهم منظور شارح اختصاص دهد:

مگرم چشم سیاه تو بیاموزد کار / ورنه مستوری و مستی همه کس نتوانند: چشم در اصطلاح بعضی محققان عبارت از نور ذات است که ظهور آن نور ذات بعد طی انوار صفات است و آن را سیاه گفت به لحاظ آن که نور ذات من حیث هی هی در عدم ادراک و رؤیت مشابه است به سیاهی. (همان: ج ۲/۱۱۹۱)

۴. استفاده فراوان از تعابیر و اصطلاحات رمزی و دشوار عارفانه و متکلفانه فهم شرح وی را تا حدودی مشکل ساخته‌است، به طوری که عامه فهم نیست:

ماه شعبان قدح از دست منه کان خورشید/ از نظر تا شب عید رمضان خواهد شد: قدح باده عشق و محبت که موروث استغراق ما مریدان است، در بحر جمع و فنا از دست منه و به دُور بدار؛ زیرا که این قدح خورشید منظر از نظر اهل استغراق و فنا تا شب عید رمضان که ماه افاقه است، جهت ادای روزه رمضان مخفی خواهد شد. (همان: ج ۳/۱۵۹۷)

۵. بسیاری از امور عینی را عرفانی تصوّر نموده و معانی عجیب و غریبی برای آنها آورده است و همین مسأله موجب نادرستی معنی پاره‌ای از ابیات گردیده است:

شیراز از روی اشارت، قلب منبسط خود داشته که شهری است بس معمور و آب رکنی از روی رمز، کنایت از چشمه زلال محبت است و باد خوش نسیم عبارت از انفاس طیبۀ خودش که رافع آنها محبت و غیره اعمال اوست به درگاه الهی (همان: ج ۱/۱۷۲).

۶. برای برخی از غزل‌ها و ابیات از منابعی ناموثق، شأن صدور و تلمیحاتی آورده که اغلب نادرست است:

یارب آن شمع دل افروز ز کاشانه کیست/ جان ما سوخت بپرسید که جانانه کیست: این غزل بی‌بدل در نعت نورالاول است- صلی‌الله علیه و آله و سلم- و شمع در اصطلاح بعضی از محققان، ذات قدسی صفات حضرت رسالت را گویند (همان: ج ۱/۶۷۴).

۷. حکایاتی درباره حافظ نقل می‌کند که معتبر نبوده و به دور از واقعیت می‌باشند:

حافظ - قبل از ملاقات خضر(ع) - و مست گشتن از شراب الهی و سر و پا برهنه گردیدن از مستی مودت نامتناهی، به غایت متورع و پرهیزگار بود و بعد از ملاقات خضر(ع) و مبتلا شدن به حالات مذکوره، اهل ظاهر به ملامت او برخاستند و زبان طعن و تشویر بر او فراز کردند... (همان: ۳۱۲).

۸. از دیگر ایرادات شرح ختمی، توجه فراوان به غزل‌های مشکوک منتسب به حافظ است. به عنوان مثال از صفحه ۱۹۶۲ تا ۱۹۹۷ جلد دوم، ۸ غزل و از صفحه ۱۰۰ تا ۱۳۹ جلد اول، ۶ غزل جعلی را به ترتیب و پشت سرهم آورده و شرح نموده است که در دیوان حافظ به تصحیح قزوینی غنی و نیز دیوان حافظ به تصحیح خانلری دیده نمی‌شوند. از طرف دیگر، تعدادی از غزل‌های معروف حافظ از جمله: «طفیل هستی عشقند آدمی و

پری»، «ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست»، «ای غایب از نظر بخدا می سپارمت» و یا «ساقی به نور باده برافروز جام ما» در شرح وی نیامده است.

۳.۶ عبیدالله چشتی قصوری و بحرالفراسه

وی از تبار افغان بوده و به سال ۱۰۳۴ ق در جنوب شرقی لاهور به دنیا آمده است. قرآن و علوم عربی و متون نظم و نثر فارسی چون گلستان و بوستان و دیوان حافظ را در قصور آموخت. پس از آن، جهت تکمیل تحصیلات خود در علوم ظاهری راهی لاهور شد. خویشگی از جایگاه علمی والایی برخوردار بوده و صاحب تألیفات فراوان در موضوعات مختلف است. همچنین، اشعاری به زبان فارسی دارد و تخلص شعری او «عبدی» است که در شبه قاره بیشتر به همین نام شناخته می شود. علاوه بر آن، ۴ شرح بر دیوان حافظ نوشته است: «بحرالفراسه الالفاظ فی شرح دیوان خواجه حافظ» (۱۰۶۶ق)، «خلاصه البحر قدیم - و جدید» (۱۰۸۳ق) که تلخیصی از بحرالفراسه با نکاتی افزون بر آن است، «جامع البحرین فی زواید النهرین» که شامل توضیحات و اضافاتی بر دو شرح پیشین است و «خلاصه البحر فی التقاط الدرر» که از این چهار شرح، فقط بحرالفراسه و خلاصه البحر برجای مانده و از دو شرح دیگر نسخه‌ای در دست نیست (مجددی، ۱۹۷۲: ۶۱-۶۷).

آن گونه که در شرح احوال وی آمده است، در سنین جوانی (۲۳ سالگی) و در زادگاهش قصور، یک سال به تدریس دیوان حافظ اشتغال داشته است و در همان زمان بنا به درخواست شاگردانش، «بحرالفراسه» را به ترتیب حروف تهجی تا ردیف شین، در مدت ۶ ماه و به نام شاه جهان؛ پادشاه تیموری تألیف نموده است. بعد از آن به سبب حوادث روزگار، وقفه‌ای در کار تألیف این کتاب پیش می آید تا اینکه به شهر بیجاپور عزیمت می کند و جلد دوم آن؛ یعنی از ردیف صاد تا آخر دیوان را در همانجا و تا سال ۱۰۷۷ ه. ق به رشته تحریر درمی آورد. به گفته خویشگی، جلد اول شرح در کمال اطمینان خاطر و جلد دوم در اضطراب نوشته شده است، بنابراین: «در قسمت اول معانی اصطلاحات و شرح مشکلات به تفصیل آورده شده و استناد به کتب و رسایل مرجع هم نسبتاً بیشتر است.» (محمدخان، ۱۳۷۱: ۷۱۴-۷۱۵)، در بحرالفراسه، ۴۸۵ شعر شامل غزلیات، قصاید، رباعیات و نیز بیت‌هایی از ساقی‌نامه حافظ مورد بررسی و شرح قرار گرفته است که از این میزان، ۳۹۶ غزل مطابق با دیوان حافظ به تصحیح قزوینی غنی و نیز دیوان مصحح خانلری است، ۲ غزل تکراری و ۸۳ غزل دیگر جعلی و جزو اشعار منسوب به حافظ است.

۱.۳.۶ مزایای بحرالفراسه

۱. خویشگی در این شرح چند نسخه را اساس کار خود قرار داده و در موارد متعدد، اشکال مختلف ابیات در نسخه بدل‌ها را نیز ذکر نموده‌است:

چه ندامت خورد آنکس که چو ما باده نخورد/ این چه عیب است بدین بی‌خردی وین
چه خطاست: و در بعضی نسخ وین چه خطاست، وین چه عطاست واقع شده؛ یعنی
می چه عظیم عطاست و در بعضی نسخ به جای چه، نه
دیده شده. (خویشگی قصوری، ۱۳۹۳: ۲۹۹)

۲. استفاده مکرر از عباراتی چون «بعضی از فضلا گفته»، «بعضی از اهل فضیلت فرموده»
و «بعضی از شارحان آورده که»، نشان می‌دهد که خویشگی به چند شرح دیوان حافظ
دسترسی داشته و از آنها بهره گرفته‌است. مطلب قابل توجه این است که وی، تفاسیر این
شارحان را هم نقد و بررسی می‌کند:

جان بی‌جمال جانان میل جهان ندارد/ هرکس که این ندارد حقاً که آن ندارد: و بعضی
گفته که ضمیر این هر چند در اصل موضع به واسطه قریب است؛ ولیکن در اینجا عاید
به سوی جمال جانان باشد و ضمیر آن هر چند در اصل موضع به واسطه بعید است؛
ولیکن در اینجا راجع به سوی جنان باشد که أصح است فتدبر (همان: ۴۶۴).

۳. در این شرح شواهد شعری فراوانی از سعدی، مولوی، نظامی، فخرالدین عراقی، ظهیر
فاریابی، جامی و ... آورده و گاهی به تفسیر این شواهد نیز پرداخته‌است:

زان یار دلنوازم شکرست با شکایت: اشاره با بیت مولوی باشد حیث قال: بشنو از نی
چون حکایت می‌کند/ وز جداییها شکایت می‌کند: یعنی هر چند من از یار جدا هستم
و جدایی مقتضی آن است که شکایت به وجود آید و... (همان: ۳۲۵).

ناگفته نماند که قسمت اعظم این شواهد از گلستان و بوستان سعدی و خمسۀ نظامی؛
به‌ویژه شرف‌نامه آمده است. همچنین، در بعضی موارد از اشعار سروده خود یا دیگر ابیات
حافظ برای توضیح بیتی از وی بهره می‌گیرد:

اشک غمّاز من ار سرخ برآمد چه عجب/ خجل از کرده خود، پرده‌ری نیست که
نیست: یعنی اگر اشک سرخ من غمّاز برآمد، چه عجب است، چنانکه فقیر گوید: حال

خود را چون کنم پنهان از این نامحرمان/ ظاهراً غمّازی من اشک پر خون می‌کند.
(همان: ۳۰۲)

۴. به طور مناسب از آیات قرآنی و احادیث در شرح خود سود جسته‌است: «ساقی بر انواع است، یکی ساقی بی‌واسطه و علت چنانکه قوله تعالی «وسقیهم ربهم شراباً طهوراً»^۸ (همان: ۵)

۵. در تفسیر عرفانی ابیات از کتاب‌هایی مانند: فصوص الحکم و شروح آن، نوحات الأنس، گلشن راز، مرآت العاشقین بیضاوی، رساله اصطلاحات ابن عربی، أسرار التوحید، تمهیدات، عوارف المعارف، لوائح، تذکره الاولیاء، مرآت المعانی و... بهره گرفته‌است: «در تذکره‌الاولیا گفته که بادی است که از تحت عرش خیزد و آن به وقت صبح وزیدن گیرد و باعث شکفتن گلها باشد.» (همان: ۱۲)

۶. برای بهتر رساندن مقصود خود از ابیات و ضرب‌المثل‌های عربی نیز به عنوان شاهد مثال استفاده کرده‌است:

ترک شیرازی کنایت از معشوق حقیقی است، وجه تخصیص او به مکان معهود از آن است که هر کجا که عاشق با معشوق اتصال یابد، آن موضع را بدان منسوب سازد چنانکه صاحب قصیده برده گوید: أَمِنْ تَذَكَّرْ جِیرَانِ بَدَى سَلْمٍ / مَزَجَتْ دَمْعاً جَرَى مِنْ مَقْلَهٍ بِدَمٍ^۹ (همان: ۲۱)

و یا «ضرب‌الحبیب زبیب»^{۱۰} (همان)

۷. به اقوال بزرگان تصوّف چون نجم‌الدین کبری، حسن بصری، قشیری، جنید بغدادی، قاسم انوار، رابعه عدویه، خواجه نقشبند، خواجه عبدالله انصاری، شبلی، بایزید بسطامی، ابوسعید ابی‌الخیر، منصور حلاج و دهها تن دیگر استناد کرده‌است: «خواجه عبدالله انصاری می‌فرماید: اگر در آئی در باز است و اگر نیایی حق بی‌نیاز است.» (همان: ۳۲۱)

۸. شارح در مواردی خود را در مقام خواننده قرار می‌دهد و سؤالاتی در ارتباط با بیت مطرح می‌کند، سپس خود با استدلال به آنها پاسخ می‌دهد: «اگر گوئی فی قوله ساده و بسیار نقش منافات است، گوئیم ساده از آن است که در روز هیچ یکی از کواکب معلوم نمی‌شود و بسیار نقش از آن است که در شب کواکب نمودار شوند، می‌گردند.» (همان: ۳۱۹)

۹. گاهی همراه با توضیح معانی ابیات، به بیان برخی از نکات ادبی، از جمله: اضافه‌های تشبیهی، استعاره، لف و نشر، جناس و در اندک مواردی ایهام، مدح شبیه ذم، ردالصدر الی

نقد تطبیقی- تحلیلی دو شرح شبه قازهای دیوان حافظ ۱۳

العجز، لف و نشر، استخدام، تعقید معنوی و انواع حشو و... می‌پردازد: «پوشیده نماند که در مشتری صنعت ایهام است...» (همان: ۱۴۸)

۱۰. در ترجمه لغات، تمام معانی مختلف آن را از فرهنگ‌هایی که در اختیار داشته، استخراج و ذکر نموده‌است: «عشقت رسد به فریاد گر خود بسان حافظ...: در حل‌اللغات آورده که «سان» چند معنی دارد، اول: سنگی باشد نرم که شمشیر و کارد بر آن تیز کنند، دوم: رسم و نهاد و حال باشد، سیم: به معنی مشابَهت باشد.» (همان: ۳۲۷)

۱۱. با وجود کاستی‌های موجود در آن، خالی از نکات و مطالب ارزشمند نبوده و در پاره‌ای از موارد تفسیرهای نو و مناسبی ارائه می‌دهد. به عنوان نمونه در شرح بیت «معاشران گره از زلف یار باز کنید/ شبی خوش است بدین حیل‌ه‌اش دراز کنید» آورده‌است: «چون به گشادن زلف معشوق، تاریکی همچو شب تاریک می‌رسد، شب دراز کنید که امشب خوش است و حیل‌ه‌ درازی آن گشادن زلف یار است.» (همان: ۶۲۹)

۲.۳.۶ معایب بحر الفراسه

۱. این کتاب شامل تفسیر عرفانی ۴۸۵ غزل است، اما نه به طور کامل؛ چرا که شارح تنها بنا به سلیقه خود، ابیات را انتخاب کرده‌است و حتی در برخی موارد، تنها یک بیت از غزلی را مورد شرح قرار داده و از کنار بسیاری از بیت‌های نیازمند توضیح به آسانی گذشته‌است؛ از جمله در شرح بیت «دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست/ واندران آینه صدگونه تماشا می‌کرد»، فقط مصراع اول را آورده و در یک جمله گفته‌است: «ضمیر شین راجع به جانب پیر مغان است.» (همان: ۵۵۴)

۲. خویشگی نیز عینی‌ترین مطالب شعر حافظ را تأویل عرفانی نموده‌است. به همین خاطر، شمار تفسیرهای نادرست و اشتباه در شرح او کم نیست و این تفسیرها نه تنها روشن‌گر نیستند؛ بلکه خواننده را به اشتباه می‌اندازند:

در این زمانه رفیقی که خالی از خلل است/ صراحی می‌ناب و سفینه غزل است: تقریر معنی آن است که در این زمانه که پر از فساد است، دوستی که در او خلل نباشد، کلام مجید یا مرشد یا محبت حق و کتب معارف و حقایق است که از مطالعه آن فرحت و سرور حاصل می‌گردد. (همان: ۲۸۶)

۳. تمام دیوان حافظ را عرفانی پنداشته‌است و اعتقاد دارد که حافظ اکثر غزل‌هایش را در حالت قبض یا بسط سروده‌است:

برید صبا دوشم آگهی آورد/ که روز محنت و غم رو به کوتاهی آورد: معنی حقیقی آنکه برید باد صبا کنایت از مرشد است و روز محنت و غم کنایت از هنگام قبض، یعنی حالت قبض برطرف شد و حالت بسط حاصل گشت. (همان: ۴۳۲)

۴. برای برخی از غزل‌های حافظ شأن صدورهایی آورده‌است که منطبق بر واقعیت نیستند:

و بعضی از فضلا گفته که از اکثر اکابر مسموع است که حضرت خواجه در بدایت حال به شهزاده خجند پاره‌ای محبت داشتند. چون شوق کشید خواجه این غزل را نوشته، بدو فرستاد و احوال خود را در میان نهاد... (همان: ۴۳۵)

۵. بسیاری از غزلیات مشکوک حافظ را در کتاب خود آورده و مورد شرح قرار داده است. مانند: «اگر خدای کسی را به هر گناه بگیرد/ زمین به ناله درآید، زمانه آه بگیرد» (همان: ۴۱۲) و «اگر به لطف بخوانی مزید الطافست/ وگر به قهر برانی درون ما صاف است» (همان: ۱۷۷) و «گر زلف پریشانان در دست صبا باشد/ هر جا که دلی باشد در دست هوا باشد» (همان: ۶۱۳) که این غزل‌ها در نسخه‌های دیوان حافظ به تصحیح قزوینی غنی و تصحیح خانلری نیامده‌است. از طرف دیگر، تعدادی از غزل‌های معروف خواجه را نیاورده و یا فقط یک یا چند بیت از آنها را شرح نموده‌است: «طفیل هستی عشقند آدمی و پری»، «به جان پیر خرابات و حق صحبت او»، «به سر جام جم آنکه نظر توانی کرد»، «مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو»، «سینه مالامال درد است ای دریغا مرهمی» و ...

۶. از دیگر نقاط ضعف این کتاب، نقل مطالب بی‌اساس و غیر واقعی در مورد حافظ است، به عنوان مثال در شرح بیت «ای شاهد قدسی که کشد بند نقابت/ وی مرغ بهشتی که دهد دانه و آبت» می‌گوید: «خواجه را منکوحه‌ای بود، به تقریبی {تضریبی} از هم‌دیگر آزرده خاطر شده بودند. منکوحه به خانه پدر نشسته بود. بعد از مدتی خواجه این شعر بر کاغذی نوشته بدو فرستاد. منکوحه به مجرد دیدن، به سوی خانه آمدن اعاده نمود.» (همان: ۱۷۲)

۷. اشکال اساسی کار خویشگی در زمینه بیان معانی واژه‌ها، تعیین نکردن یک معنی مشخص و مرتبط با موضع برای آنها است: «ای که انشاء عطارد صفت شوکت توست: انشاء چند معنی دارد. اول: به معنی آفریدن، دوم: به معنی پیدا کردن، سیوم: به معنی شعر گفتن...» (همان: ۴۸۱) و این مشکل حتی شامل معانی اصطلاحی ارائه شده توسط وی

نیز می‌گردد: «جام جم کنایت از دل سالک است یا کنایت از دل مرشد یعنی اسرار معشوق که در دل تو واقع است یا اسرار دل مرشد که با معشوق است.» (همان: ۴۳۷)

۸. در تشخیص و بیان نکات دستوری و ادبی شعر حافظ مصون از اشتباه نیست و گاهی مطالب بی‌ارزش و نادرستی بیان نموده‌است که از ارزش کتاب می‌کاهد: «او یمن که فریاد را به دو جزء تحلیل نماییم اول فرّ که امر است از باب فرّ یفرّ و از فرّ اشاره به سوی فرّوا الی‌الله بود.» (همان: ۱۷) یا «تجنیس خطی که در لفظ تُرک و تَرک واقع شده، بر اهل بصیرت ظاهر است.» (همان: ۶۳)

۹. در برخی موارد، مفهوم بیت خواجه را درنیافته و آن را غلط و نادرست معنی کرده‌است:

کسی که وصل تو چون شمع یافت پروانه: یعنی هر شخصی که وصل تو را شمع یافت همچو پروانه یا آنکه کسی که وصل تو چون شمع یافت همچو پروانه یا آنکه کسی که وصل تو همچو شمع یافت همچو پروانه‌ای است. (همان: ۶۰۵)

۱۰. نا‌آشنایی شارح با زبان فارسی موجب بروز پاره‌ای از ایرادات معنایی در شرح وی است. برای مثال در شرح بیت «خود گرفتم کافکنم سجاده چون سوسن به دوش / همچو گل بر خرّقه رنگ می‌مسلمانی بود» حتی به ذهن شارح خطور نکرده‌است که «گرفتن» در زبان فارسی در مواضعی به معنای «فرض کردن» می‌آید، بنابراین معنی بیت را اشتباه آورده‌است:

توجیه معنی آنکه گرفتم سجاده را تا آنکه همچو سوسن بر دوش خود افکنم و همچو گل بر خرّقه رنگ می‌را اندازم که یکی از اشعار مسلمانی است یا آنکه سجاده خود را که همچو سوسن ازرق است، گرفتم تا بر دوش خود افکنم. (همان: ۵۰۵)

۷. تشابهات این شروح

۱. هر دو کتاب، شرح کامل دیوان حافظ است (شرح ختمی شامل ۴۶۲ و شرح خویشگی ۴۸۵ غزل) و دو شارح در بسیاری از موارد، تفاسیر قابل قبولی ارائه داده‌اند. در شرح بیت «بر آستانه میخانه هر که یافت رهی / ز فیض جام می اسرار خانقه دانست»، آورده‌اند: «یعنی بر آستانه مقام محبت ذاتیه هر سالکی که یافت رهی و ساخت آنجا منزلگهی، از فیض جام می محبت کذایی، اسرار خواتق و معابد و صوامع به وجه أحسن

دانست. «ختمی‌لاهوری، ۱۳۷۸: ج ۱/۲۰۳) و «هر شخصی که بر آستانه میخانه راه یافت، از فیض جام می؛ آی محبت حق تعالی، احکام اسرار یا احکام شرایع را معلوم کرد.» (خویشگی‌قصور، ۱۳۹۳: ۲۲۰)

۲. دو شارح، دیوان شاعر را آن گونه که خود می‌بینند یعنی دیوانی سراسر عرفانی معرفی می‌کنند، نه آن گونه که هست. بنابراین، تمام مسائل مادی و زمینی موجود در اشعار حافظ شیرازی را تأویل عرفانی می‌کنند تا جایی که صریح‌ترین اشارات حافظ به می، معشوق، اماکن، اشخاص و... را کنایه از محبت ذاتیه، معشوق حقیقی، عالم لاهوت، پیر و مرشد و مرید و... گرفته‌اند و این نه تنها کمکی به فهم شعر حافظ نمی‌کند؛ بلکه بر ابهام و پیچیدگی آن می‌افزاید: «آن شد اکنون که ز آبناى عوام اندیشم/ محتسب نیز در این عیش نهانی دانست: محتسب در اصطلاح، عقل معاش را گویند و در اینجا مراد از عقل عاقل است که فلسفی باشد.» (ختمی‌لاهوری، ۱۳۷۸: ج ۱/۵۳۸) و

غرض کرشمه حسن است ورنه حاجت نیست/ جمال دولت محمود را به حُسن ایاز: معنی حقیقی آنکه محمود مراد از واجب‌الوجود است و ایاز کنایت از انسان یعنی غرض اظهار صفات کمال است، و گرنه واجب تعالی را به آفرینش عالم هیچ احتیاج نیست. (خویشگی‌قصور، ۱۳۹۳: ۶۸۶)

۳. از کتب مهم صوفیه چون کشف‌المحجوب هجویری، تمهیدات، فصوص‌الحکم و شروح آن، مثنوی مولوی، اسرارالتوحید، گلشن‌راز، مرصادالعباد، سوانح و... سود جسته‌اند: «در تمهیدات عین‌القضات همدانی آورده که شرط‌های طالب بسیار است در راه خدای تعالی که جمله مجمل گفته‌اند...» (ختمی‌لاهوری، ۱۳۷۸: ج ۲/۱۱۸۰) و «چنانکه در کتاب عوارف المعارف در موضع مشاهده بصر قلب اثبات نموده و حضرت ایشان این را نیز منع فرموده و...» (خویشگی‌قصور، ۱۳۹۳: ۳۰۶)

۴. تأثیرپذیری فراوان دو شارح از مکتب ابن‌عربی و شارحان وی و نمود آن در شروحشان: «قال الشيخ العربی: صاحب‌القلب هو الشمس فی العبودیه المؤثر فی الکون»^۱ (ختمی‌لاهوری، ۱۳۷۸: ج ۲/۱۰۶۸) و «شیخ ابن‌عربی و اتباع او در مصنّفات خود آورده که ذات واجب من حیث الهویّت از همه مخلوقات...» (خویشگی‌قصور، ۱۳۹۳: ۱۴۹)

۵. دو شارح، چند نسخه از دیوان حافظ را در اختیار داشته و در موارد متعددی به تفاوت واژه‌های ابیات در آن نسخه‌ها اشاره نموده‌اند: «و در بعضی نسخ به جای ضمیر

شین، ضمیر میم متکلم واقع شده.» (ختمی لاهوری، ۱۳۷۸: ج ۲/۷۹۲) و «در بعضی نسخ به جای بایست، به ناز است...» (خویشگی قصوری، ۱۳۹۳: ۵۸۱)

۶. در انتخاب فرهنگ نامه‌ها دقت کافی نداشته و به سراغ تألیفات ضعیف هندیان در این زمینه رفته‌اند، مانند: فرهنگ رشیدی، مؤیدالفضلاء، فرهنگ عبداللهی، کشف اللغات، مدارالافاضل و ... که خود خالی از عیب و اشتباه نبوده و این مسأله ارزش علمی کار آنان را پائین آورده است: «میرعبدالرشید، لفظ ترک (با اول مضموم) به معنی معشوق بی‌باک و نامهربان گفته» (ختمی لاهوری، ۱۳۷۸: ج ۱/۱۵۵) و «زنهار دو معنی دارد، اول به معنی البته بود، دوم به معنی خلاص شدن...» (خویشگی قصوری، ۱۳۹۳: ۹۵)

۷. از آنجا که شارحان تبخر چندانی در علوم ادبی فارسی نداشته‌اند، به صورت پراکنده به برخی نکات دستوری و ادبی کم اهمیت اشاره نموده‌اند: «حرف (کاف) که در صدر بیت آمده تفسیری است.» (ختمی لاهوری، ۱۳۷۸: ج ۱/۲۲۹) و «بباید دانست که لفظ چون اول به جهت استفهام، تویخ است که در واقع مفید معنی نفی است.» (خویشگی قصوری، ۱۳۹۳: ۶۴)، می‌توان گفت که در این مورد بیشتر توجه شارحان معطوف به تعیین مراجع ضمائر است.

۸. در هر دو شرح میزان قابل توجهی از لغات، افعال و عبارات زبان عربی آمده است: «لاجرم در این بیت ارشاداً للطالبین می‌فرماید که این همه اختلاف مذاهب و ملل به واسطه دوری از مقام معیت و اتحاد ناشی شده.» (ختمی لاهوری، ۱۳۷۸: ج ۳/۱۸۰۹) و «لایخفی، أدات تشبیه در فرس اکثر محذوف باشد چنانکه در عربیه و این معنی جید است و ایضاً نزد عشاق مبرهن است.» (خویشگی قصوری، ۱۳۹۳: ۲۵)

۹. برای روشن شدن معنی ابیات از آیات قرآنی، احادیث نبوی، حکایات و روایات صوفیه و اشعار شاعران مختلف بهره گرفته‌اند: «هرگل نو که شد چمن آرای / ز اثر رنگ و بوی صحبت اوست: مصلح الدین شیرازی در این باب چه خوب می‌فرماید: گلی خوشبوی در حمام روزی / رسید از دست محبوبی بدستم ...» (ختمی لاهوری، ۱۳۷۸: ج ۱/۳۶۳) و

اگر ز خون دلم بوی عشق (شوق) می‌آید / عجب مدار که همدرد نافه ختنم: کسی که درد معشوق دارد از خون او بوی مشک می‌آید. مولوی معنوی فرماید: گر درون مشک تن را جا بود / روز مردن گند او پیدا بود، مشک را بر تن مزین بر دل بمال / مشک چه بود نام پاک ذوالجلال. (خویشگی قصوری، ۱۳۹۳: ۷۹۸)

۱۰. به وقایعی از زندگی حافظ یا شأن صدور برخی از ابیات و غزلیات وی اشاراتی داشته‌اند که چون این روایات منبع موثقی ندارند، قابل اعتماد نیستند:

مراد از مدّعی، جان عدو و دشمن حضرت خواجه است که با محبوب خواجه سرّی و میلی پیدا کرده بود. چون توجه محبوب به حضرت خواجه به جهت لطافت شعر و ظرافت سخن بیشتر دید، خود را در سلک شاعران کشید و سخن گویی را بنیاد نهاد. (ختمی‌لاهوری، ۱۳۷۸: ج ۱/۳۳۵)

و

صنع‌الله نام دوستی از دوستان حضرت خواجه بود و در کلان سالی، صنعت نوشتن را آموخته بود، باری در محفلی که صنع‌الله و خواجه هر دو یک جا بودند، عزیزی جانب صنع‌الله نگاه کرد و گفت که ای صنع‌الله، مسموع می‌گردد که صنعت نوشتن را آموخته‌ای، باری بیار که خط تو را ببینیم تا به کدام مرتبه رسیده، چون فعل خود همه را در نظر خود مستحسن می‌نماید، پاره‌ای از نوشته خود را پیش آورد؛ اگرچه فی الواقع خوب نبود و در املاء خطایی رفته بود، آن عزیز تبسم نمود از بهر رعایت خاطر خواجه تحسین فرموده، خواجه بداهتاً این بیت در آن حال فرمودند. (خویشگی - قصوری، ۱۳۹۳: ۵۸۷)

۱۱. دو شارح گاهی خود را در جایگاه مخاطب قرار داده و سؤالاتی درباره بیت مورد شرح مطرح می‌کنند و آنگاه خود با برهان و دلیل به آن پاسخ می‌دهند: «اگر سائلی گوید که سوختن به شکرانه چه مناسبت داشت؟ جوابش گوئیم که شکر عام است؛ از آن که به زبان بُود یا به جنان یا به ارکان شود چنانچه در کتب معانی مسطور است...» (ختمی‌لاهوری، ۱۳۷۸: ج ۱/۴۹۹) و

تو را رسد که گویی چون در مصرع اول لفظ باده وقوع یافته او منهی است در مصرع ثانی و باده می‌گوید؛ یعنی مراد من از باده خون رزان نیست؛ بلکه مراد از باده خون شماس است؛ یعنی باده محبت که لازم او خون خوردن است و .. و آن باده مجاهده و ریاضت است. (خویشگی قصوری، ۱۳۹۳: ۳۰۰)

۱۲. وجود غزلیات مشکوک و منتسب به حافظ در هر دو شرح (ختمی ۵۶ و خویشگی ۸۳ غزل جعلی) که در نتیجه عدم دسترسی شارحان به نسخه‌ای معتبر از دیوان خواجه بوده است.

۸. موارد اختلاف شرح‌ها

۱. ختمی تمام دیوان حافظ را بیت به بیت شرح نموده و جامعیت یکی از محاسن مهم شرح وی است، اما در بحرالفراسه، شارح تنها به ابیاتی پرداخته که از دیدگاه خودش مهم و مورد توجه بوده است تا جایی که در پاره‌ای از موارد فقط بیتی از یک غزل و در برخی جاها یک مصرع از بیتی را شرح نموده است. به عنوان مثال از غزل «ای خونبهای نافه چین خاک راه تو»، فقط همین یک بیت را نیازمند شرح دیده است. (خویشگی قصوری، ۱۳۹۳: ۸۸۵) یا از بیت «عشقت بدست طوفان خواهد سپرد حافظ/ چون برق از این کشاکش پنداشتی که جستی»، فقط مصرع اول را آورده و شرح نموده است. (همان: ۹۱۰)

۲. بحرالفراسه از لحاظ جنبه لغوی، قویتر از شرح ختمی است. عبدی برای کلمات کلیدی ابیات، معانی متعددی را ارائه می‌دهد و نیز برای هر کدام از این معانی، شواهدی از دیوان شاعران مختلف آورده است: «در عبداللّهی آورده که طرّار به فتح اول و تشدید ثانی دو معنی دارد. اول به معنی کیسه‌بُر، دوم به معنی حيله‌گر. حکیم خاقانی گوید: زر هست بُتی دو روی و طرّار/ یک راه بدین دو روی پشت آر» (همان: ۴۰۹)

۳. شارح بحرالفراسه سعی نموده است که برای قرائت‌های گوناگون اشعار حافظ از نسخه‌های متفاوت، معانی مختلفی بیاورد و از این لحاظ نیز غنی‌تر از شرح ختمی است:

صبرکن حافظ به سختی روز و شب/ عاقبت روزی بیابی کام را: تقریر معنی بر دو وجه است، اول آنکه ای حافظ به سختی فقر و فاقه و یا به سختی نفس و هوی صبر کن، عاقبت الامر روزی مراد خواهی یافت. دوم آنکه ای حافظ به سختی روز و شب یا سختی {ای} که در روز و شب است صبرکن، عاقبت مراد خواهی یافت. (همان: ۱۰۳)

۴. در بحرالفراسه به جنبه ادبی اشعار حافظ بیشتر توجه شده است و در این زمینه مواردی چون جناس، مدح شبیه ذم، لف و نشر، ردالصدر الی العجز، استخدام، اضافه‌های تشبیهی، کنایات، انواع استعاره، تعقیدهای معنوی، انواع حشو و ... تا حدودی از نگاه شارح دور نمانده است: «چشمه آب حیات است دهانت اما/ زیر لب چاه زنخندان تو بی‌چیزی نیست: بیاید دانست که در این بیت صنعت المذح بما یشبه الذم نموده و ...» (همان: ۲۸۴)

۵. حجم آیات، احادیث، روایات و سخنان صوفیه در شرح ختمی به مراتب بیشتر است. به طور مثال در شرح غزل اول و در طی ۱۴ صفحه، ۵ آیه، ۴ حدیث و ۱۱ روایت از صوفیه آورده‌است. (ختمی‌لاهوری، ۱۳۷۸: ج ۱/۲-۱۵)

۶. توضیح و اوضحات و لفاظی‌های عارفانه و ملال‌انگیز در شرح ختمی بسیار زیادتر از بحرالفراسه است. لفاظی‌هایی چون:

به فیض اقدس بر ماهیات ممکنات و اعیان ثابتۀ موجودات إفاضه فرمود و مطابق آن، این نقشها و شکل‌های موجودات خارجیه با حسن و جمال، در غایت لطافت و کمال، فریبندۀ دلها، رباینده جانها، جالب عاشقان، سالب عارفان را در نگر و مشاهده کن. (همان: ۴۵۲)

و تکرار مکرر و اوضحات:

خلوت در اصطلاح این طایفه علیّه، مقام مشاهده جمال محبوب را گویند که مستلزم سکر و استغراق محب است و درویش در اصطلاح این طایفه علیّه، آن را گویند که به حسب حال، در پرتو نور تجلی نیست گشته باشد. (همان: ۴۰۱)

و جالب است که خویشگی به شیوه امروزی، با این توجیه که پیش‌تر گفته شده‌است، از تکرار بسیاری از تعاریف خودداری می‌کند: «و معنی مصطلحه صوفیه از خانقاه و خرابات در مواضع متعدده گفته شده.» (خویشگی قصوری، ۱۳۹۳: ۳۱۱)

۷. کاربرد فراوان اصطلاحات فنی پیچیده و متکلفانه ادب عرفانی در شرح ختمی به تأویل‌های دور از ذهنی می‌انجامد که خواننده را از معنای اصلی بیت دور می‌سازد، اما نثر بحرالفراسه، ساده‌تر و نسبت به آن قابل فهم‌تر است. به عنوان مثال، بیت «هر که زنجیر سرزلف پری روی تو دید/ شد پریشان و دلش بر من دیوانه بسوخت» در این دو شرح چنین تفسیر شده‌است:

یعنی هر عارفی ذوی‌البصیره اولی‌الفطنه که صعوبت قیود کثرات و سلاسل تعینات کرد، {و} وجه ذات تو مشاهده نمود، خود هم از این ترکیب مجهول‌الکیفیه پریشان شد و از راه رأفت و رقت، دل او بر من دیوانه مقید و محبوس زنجیر کذایی بسوخت. (ختمی‌لاهوری، ۱۳۷۸: ج ۱/۴۹۵)

نقد تطبیقی- تحلیلی دو شرح شبه قازهای دیوان حافظ ۲۱

و «یعنی هر که زنجیر سر زلف معشوق مرا دید که استحکام ما لاغایت دارد، پریشان شد و بر من دیوانه دل او بسوخت و گفت که رستگاری از این زنجیر محال است.» (خویشگی قصوری، ۱۳۹۳: ۳۳۰)

۸. تعبیرات عرفانی و حکمی شرح ختمی با توجه به مراجعه و استناد وی به منابع مهم و معتبر و متعدد عرفانی، متقن تر از بحرالفراسه است. در این مورد، بسیاری از تعاریف ختمی برگرفته از رساله اصطلاحات عراقی، تعریفات جرجانی و به ویژه گلشن راز شبستری است:

رند در اصطلاح، آن کس را گویند که از اوصاف و نعوت و احکام کثرات و تعینات مبراً گشته و تقید به هیچ قید ندارد بجز الله تعالی و از شیخی و مریدی بیزار باشد. یعنی از احکام و رسوم و عادات خلایق بیزار باشد و او سرافراز عالم و آدم است که مرتبه هیچ مخلوقی به مرتبه و مقام رفیع او نمی رسد. (ختمی لاهوری، ۱۳۷۸: ج ۱/ ۸۹)

که همان تعریف رند در گلشن راز است:

رند آن کس را گویند که از اوصاف و نعوت و احکام و کثرات و تعینات مبراً گشته و همه را به رنده محو و فنا از خود دور ساخته و تقید به هیچ قید ندارد بجز الله و لاسواه و از شیخ و مریدی بیزار باشد. یعنی از احکام و رسوم و عادات خلایق بیزار باشد. (لاهیجی، ۱۳۳۷: ۶۳۶)

۹. پرداختن بیش از حد به تلمیحات، اشارات روایی و شأن صدورهای غیرواقعی در شرح ختمی بیشتر است که همین امر موجب حجیم شدن این شرح شده است. برای مثال، در شرح غزل «صوفی بیا که آینه صافیست جام را»، تنها در طی ۷ صفحه، ۲ تلمیح و ۵ روایت نه خیلی کوتاه و غیرضروری آمده است. (ختمی لاهوری، ۱۳۷۸: ج ۱/ ۸۷-۹۳)

۹. بحرالفراسه و بازگویی های عینی از شرح ختمی

شبهات تأویلات بحرالفراسه به شرح ختمی با در نظر گرفتن تأخر زمانی آن نسبت به این شرح جای شکی باقی نمی گذارد که خویشگی به شرح ختمی نظر داشته و بسیاری از تعبیر شرح خود را از آن اقتباس نموده است. در این مورد حتی در شواهد شعری، روایات و اقوال صوفیان نیز این بازگویی عینی کاملاً مشهود است. به عنوان نمونه چند مثال ذکر می شود:

هرآن که راز دو عالم ز خط ساغر خواند رموز جام‌جم از نقش خاک ره دانست

(حافظ، ۱۳۷۶: ۳۴)

خط ساغر کنایت از مشاهدات تجلیات حق شود که بر دل سالک نقش می‌بندد، پس معنی بیت چنین باشد که هر سالکی راز دو عالم از نقوش دل خود و تجلیات حق که بر آن منقش می‌شود، خوانده‌است. رموزات جام‌جم را از نقوش خاک راه دانسته، از دلش رانده‌است و التفات بدان نیارد و همّت بدان نگمارد که از علو به سفلی آمدن و از عروج به نزول ملتفت شدن، دون همّتی و پست فطرتی است اللهم انی أعودُ بک من الحور بعد الکور.^{۱۲} (ختمی‌لاهوری، ۱۳۷۸: ج ۱/ ۲۰۴)

و

خط ساغر دور نیست که عبارت از مشاهده تجلیات باشد که بر دل سالک نقش می‌بندد. هر سالکی که راز دو جهان از مشاهده تجلیات ظاهر کرده، جام جهان‌نمای را از جمله نقوش خاک راه دانسته و توجه از او برداشته است. ملخص آن است که رجوع از اعلی به سوی ادنی دون همّتی است کما ورد فی الحدیث اللهم انی أعودُ بک من الحور بعد الکور. (خویشگی‌قصوری، ۱۳۹۳: ۲۲۱-۲۲۰)

وقت آن شیرین‌قلندر خوش که در اطوارسیر ذکر تسبیح ملک در حلقه زَنار داشت

(حافظ، ۱۳۷۶: ۵۴)

هر دو شارح ابتدا چند تعریف از قلندر ارائه نموده‌اند، تعاریفی یکسان با ذکر منبع کشف‌اللغات در شرح ختمی که این منبع در بحرالفراسه، رساله اصطلاحات گفته شده‌است: «می‌تواند که مراد از شیرین‌قلندر، شیخ صنعان داشته باشد. تسبیح کنایت از اتباع شرایع است و إنقطاع از تألف طبایع. زَنار در اصطلاح صوفیه چیزی را گویند که علامت یکرنگی داشته باشد و نشان یک جهتی برداشته.» (ختمی، ۱۳۷۸: ج ۱/ ۱۹۷) و «شیرین‌قلندر کنایت از شیخ صنعان و تسبیح کنایت از اتباع شرایع و إنقطاع از تألف طبایع و زَنار مراد از چیزی که علامت یکرنگی داشته باشد.» (خویشگی‌قصوری، ۱۳۹۳: ۲۱۳-۲۱۲)

می‌خواست گل که دم‌زند از رنگ‌وبوی دوست از غیرت صبا نفسش در دهان گرفت

(حافظ، ۱۳۷۶: ۶۰)

چون سالک در پرتو تجلی‌ذاتی، بالکل محو و نابود گشت و به حالت جمع صرف رسید، از کمال اتحاد، ذات حق را ذات خود دید، خواست که دم اناالحق و سبحانی ما

نقد تطبیقی- تحلیلی دو شرح شبه قازهای دیوان حافظ ۲۳

أعظم شأنی و لیس فی جبتی سوی اللہ^{۱۳} زند و خود را بر دار ملامت کشد که از کمال غیرت، مرشد کامل صاحب مقام تمکین، نفس آن سالک را در دهان گرفت و رخصت دم زدن نداد. (ختمی، ۱۳۷۸: ج ۱/ ۲۹۲)

و

چون عارف در خود معارف و مشاهده تجلیات معلوم کرد، خواست تا آنالحق و سبحانی ما أعظم شأنی و نحو آن گفته و در خود رنگ او نگرد و بوی او بوید، از کمال غیرت مرشد وقت او را منع کرد و رخصت نداد. (خویشگی قصوری، ۱۳۹۳: ۲۶۴)

مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد
(حافظ، ۱۳۷۶: ۱۰۳)

معنی بیت چنین باشد یعنی شیطان در وجود آدم صفی درآمد تا در آن تماشاگاه راز خرامد و خواست که در دلش درآید و قفل از آن صندوق برگشاید و اسرار آن را مطلع گردد تا به اغوای او قادر شود، میسر نشد و ملعون و مردود گردید و هیچ تماشای آن ندید. (ختمی، ۱۳۷۸: ج ۲/ ۱۰۵۰)

و «یعنی شیطان در وجود آدم درآمد و خواست تا در دل او نیز درآید و قفل از آن صندوق برگشاید و اسرار او را مطلع گردد تا به اغوای او قادر شود، میسر نشد و ملعون و مطرود گشت.» (خویشگی قصوری، ۱۳۹۳: ۵۰۳)

مگرم چشم سیاه تو بیاموزد کار ورنه مستوری و مستی همه کس نتوانند
(حافظ، ۱۳۷۶: ۱۳۱)

«چشم در اصطلاح بعضی از محققان، عبارت از نور ذات است که ظهور آن نور ذات، بعد طی أنوار صفات است چنانچه صاحب مرآت المعانی گوید: هست چشم اینجا به معنی نور ذات / کو عیان بیند وجود ممکنات» (ختمی، ۱۳۷۸: ج ۲/ ۱۱۹۱) و «معنی حقیقی آنکه چشم، کنایت از نور ذات که ظهور او بعد از طی صفات باشد چنانکه جمالی گوید: هست چشم اینجا به معنی نور ذات / که عیان بیند وجود کاینات» (خویشگی قصوری، ۱۳۹۳: ۵۰۰)

گر آدمم به کوی تو چندان غریب نیست چون من در آن دیار هزاران غریب هست
(حافظ، ۱۳۷۶: ۴۴)

«لفظ غریب در مصراع اول به معنی عجیب باشد و در مصراع ثانی به معنی مسافر که از ملک دیگر آمده باشد.» (ختمی، ۱۳۷۸: ج ۱/۴۱۰) و «غریب اول به معنی عجیب است و ثانی به معنی مسافر است.» (خویشگی قصوری، ۱۳۹۳: ۳۱۱)

صاحب دیوان ما گویی نمی‌داند حساب کاندرین طغرا نشان حسبه لَّله نیست
(حافظ، ۱۳۷۶: ۴۴)

اگر سائلی گوید که نسبت عدم علم معشوق حقیقی، از سوءادب است و سوءادب از اولیا عجب است، جواب گوئیم که این قسم گستاخی‌ها هنگام غلبه‌ی حال از خواص بسیار به وقوع می‌آید و هم از ایشان می‌شاید. چنانچه حضرت خواجه در مقام دیگر می‌فرماید و عقده‌ی این طره می‌گشاید: جز این قدر نتوان کرد در جمال تو عیب/ که خال مهر و وفا نیست روی زیبا را (ختمی، ۱۳۷۸: ج ۱/۴۶۲)

و

اگر گویی که نسبت عدم علم معشوق حقیقی از ادب دور است، گوئیم از این قسم گستاخی‌ها در هنگام استتار بسیار واقع شود. چنانکه خود گوید: جز این قدر نتوان گفت در جمال تو عیب/ که خال مهر و وفا نیست روی زیبا را (خویشگی - قصوری، ۱۳۹۳: ۳۲۰)

ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم زانچه آستین کوتاه و دست دراز کرد
(حافظ، ۱۳۷۶: ۹۰)

یعنی ای دل بیا که ما در پناه خدای - عزوجل - که حافظ حقیقی است، در رویم و إلتجا به حمایت او بریم، از شر آن مُرایی و اضرار آن مزور کم کردار و بسیار گفتار که در حق ما حرف کرد.» (ختمی، ۱۳۷۸: ج ۲/۱۳۸۲)

و «توجیه معنی آن است که ای دل بیا که ما در پناه خدا رویم و إلتجا به حفظ او نمائیم، از آنچه مرئی کم‌کرداری و بسیارگوئی و به مکر و شعبده دل فریبی و خاطر جوئی مردم نماید.» (خویشگی قصوری، ۱۳۹۳: ۵۸۱)

۱۰. نتیجه‌گیری

نادیده انگاشتن جهان بینی حافظ منشأ تمامی ایرادات وارده به کار این شارحان است، در حالی که با تأمل در اشعار حافظ می‌توان به زیربنای فکری و اعتقادی وی راه یافت. از سوی دیگر، مهم‌ترین نکته کلیدی در شرح نویسی، در اختیار داشتن نسخه مناسب و معتبری است که اساس کار شارح قرارگیرد، عدم دسترسی به چنین نسخه‌ای و نیز ناآشنایی شارحان با شیوه بیان حافظ موجب شده که در تشخیص غزل‌های واقعی حافظ به بیراهه بروند و بسیاری از غزل‌های جعلی را به نام غزل حافظ شرح نمایند، در صورتی که زیبایی سبک و بیان حافظ، غزل وی را منحصر به فرد و به نوعی متمایز از غزل دیگر شاعران ساخته است. علاوه بر آن، آگاهی اندک شارحان از مسائل ادبی چون علوم بلاغی و دستور زبان فارسی، دلیل کم توجهی اینان به جنبه ادبی شعر حافظ است، در حالی که شاید به صراحت بتوان ادعا کرد که اشعار خواجه، جزو ادبی‌ترین اشعار کلاسیک ایران است. در مقوله عرفانی هم گاهی غلظت این دیدگاه و به کارگیری نامناسب عبارات و اصطلاحات خاص آن موجب رویارویی خواننده با معانی دور از ذهنی می‌شود که او را سردرگم می‌سازد و از درک معنای واقعی شعر بازمی‌دارد، حال آنکه معنی خود بیت، صریح‌تر و مشخص‌تر از تفسیر آن است. بنابراین، این دو شرح هرگز نمی‌توانند پاسخ‌گوی خواننده‌ای باشند که به دنبال تحلیل و توضیح درست همه نکات ادبی و عرفانی شعر حافظ است. در مجموع، بحرالفراسه از لحاظ بیان نکات ادبی و دستوری و ترجمه لغوی ابیات حافظ، بر شرح ختمی برتری دارد و اما شرح ختمی جدای از تکلف‌هایی که دارد، در بیشتر موارد تفاسیری قابل قبول و نزدیک به معنای اصلی خود ارائه داده و جنبه عرفانی آن قویتر است. همچنین، با توجه به اینکه شروع ختمی، جزو اولین شرح‌های مدون دیوان حافظ در شبه‌قاره بوده‌اند، شارحان بعدی را به سمت نظیره‌نویسی سوق داده‌اند، به نحوی که در اکثر شروع پس از آن، از جمله در بحرالفراسه ردپای این شروع به وضوح دیده می‌شود. با تمام این اوصاف، ارزش کار دو شارح شبه قاره‌ای را نمی‌توان نادیده گرفت؛ زیرا کوشیده‌اند تا با تفسیر شعر حافظ، ضمن ترویج زبان و فرهنگ غنی فارسی در شبه‌قاره، گوهرهای شب چراغ اندیشه‌های متعالی و معانی دقیق کلام حافظ را به گنجینه فرهنگ و ادب مردم آن دیار بیفزایند.

پی‌نوشت‌ها

۱. مقاله «نگاهی به شارحان دیوان حافظ شیرازی در شبه‌قاره» از رشیده حسن، صص ۱۰۷-۱۲۲.
۲. مقاله «نخستین شرح فارسی دیوان حافظ در شبه‌قاره» از عارف نوشاهی، صص ۷۶۱-۷۸۰.
۳. سوره نجم - آیه ۱۷
۴. «هر کس خدا را شناخت، زبانش دراز شد {از او شطحیات سر زد}»، تمهیدات عین‌القضات: ۱۸.
۵. در خوبی‌هایش از شریک و انباز پاک و منزه است، پس جوهر حسن در اوست که تقسیم پذیر نیست.
۶. «خاک را با پروردگار چه نسبت است»، امثال و حکم: ج ۲/۶۸۲.
۷. پاره‌ای از حدیث قدسی معروف به قرب نوافل، اصول کافی: ج ۲/۳۵۲، روایت ۷.
۸. سوره انسان - آیه ۲۱.
۹. بیت مطلع از قصیده برده شرف‌الدین بوسیری (۶۹۶ق): «آیا از به یاد آوردن همسایگان در ذی سلم، اشک را با خونی که از دیده من جاری است در آمیختی؟»
۱۰. «ضربت دوست چون مویز شیرین است».
۱۱. شیخ ابن عربی گفت: «صاحب‌دل در بندگی {چو} خورشید است و در جهان مؤثر».
۱۲. عن عبدالله بن سرجس رضی الله کان رسول الله يقول - و قال عبدالرحیم: يتعوذ - إذا سافر: «اللهم! إني أعود بك من وعناء السفر و كآبه المنقلب، والحوار بعد الكور و دعوه المظلوم، و سوء المنظر في الأهل و المال». «پروردگارا! همانا من به تو پناه می‌برم از سختی و مشقت سفر و غم و بدحالی دگرگون‌کننده، و نقصان بعد از زیادتى و نفرین مظلوم و بدبینی در خانواده و مال»، حدیث شماره ۳۸۸۸ از سنن ابن ماجه، کتاب الدعاء، باب ما يدعو به الرجل إذا سافر: ج ۲/۶۴۱.
۱۳. از شطحیات معروف صوفیه، «انالحق» از حسین منصور حلاج و «سبحانی ما اعظم شأنی» و «لیس فی جبتی سوى الله» از بایزید بسطامی. تذکره الأولیاء عطار، صص ۱۳۴-۱۳۷.

کتاب‌نامه

قرآن مجید.

- ابن‌ماجه، محمد بن یزید (۱۴۱۸ق). سنن ابن‌ماجه، محقق بشار عواد معروف، ج ۲، بیروت: دارالجلیل.
- بوسیری، شرف‌الدین (۱۳۶۱). شرح قصیده برده، مؤلف ناشناخته (قرن ۹ ق)، تصحیح و مقدمه علی محدث، ج اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

نقد تطبیقی- تحلیلی دو شرح شبه قاره‌ای دیوان حافظ ۲۷

حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۲). *دیوان غزلیات حافظ*، تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، تهران: خوارزمی.

حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۶). *دیوان حافظ*، تصحیح محمد قزوینی و قاسم‌غنی، تهران: امیرکبیر.

حسن، رشیده (۱۳۸۴). «نگاهی به شارحان دیوان حافظ شیرازی در شبه‌قاره»، *فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان*، ش ۸۰، صص ۱۲۲-۱۰۷.

ختمی‌لاهوری، ابوالحسن عبدالرحمان (۱۳۷۸). *شرح عرفانی غزل‌های حافظ*، تصحیح و تعلیقات: بهاء‌الدین خرمشاهی، کورش منصوری، حسین مطیعی‌امین، تهران: قطره.

خویشگی قصوری، عبیدالله (۱۳۹۳). *بحرالفراسه الالفاظ فی شرح دیوان حافظ*، تصحیح و تعلیقات: ایوب مرادی و سارا چالاک، چ اول، تهران: اسحاق.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۸۳)، امثال و حکم، ج ۲، تهران: امیرکبیر.

شبللی، محمد صدیق (۱۳۷۱). «سرّ رواج و امتیاز حافظ»، *مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی بزرگداشت حافظ*، چ اول، تهران: کمیسیون ملی یونسکو در ایران، صص ۶۰۹-۵۹۹.

عطّارنیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۹۶). *تذکره‌الأولیا*، تصحیح متن و توضیحات از محمد استعلامی، چ ۲۷، تهران: زوار.

غریب یمینی، حاجی نظام (۱۴۱۹ق). *لطایف اشرفی فی بیان طوایف صوفی*، کراچی: حلقه اشرفیه پاکستان.

قاسمی، شریف حسین (۱۳۷۶). «شرح‌های فارسی دیوان حافظ در هند»، *چشم انداز ارتباطات فرهنگی*، ش ۹، صص ۳۳-۳۰.

کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۸۷). *اصول کافی*، محقق مهدی آیت‌اللهی، ج ۲، تهران: جهان‌آرا. گلندام، محمد (۱۳۷۷). *مقدمه بر دیوان حافظ*، به‌اهتمام سیدرضا جلالی‌نائینی و نذیراحمد، تهران: امیرکبیر.

لاهیجی، شیخ محمد (۱۳۳۷). *مفاتیح العجاز فی شرح گلشن راز*. با مقدمه کیوان سمعی. تهران: انتشارات کتابفروشی محمودی.

مجددی، محمد اقبال (۱۹۷۲). *احوال و آثار عبدالله خویشگی*، چ اول، لاهور: دارالمؤرخین.

محمدخان، مهرنور (۱۳۷۱)، «بحث و معرفی بحرالفراسه الالفاظ فی شرح دیوان خواجه حافظ از عبیدالله خویشگی قصوری عبدی»، *سخن اهل دل: مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی بزرگداشت حافظ*، صص ۷۱۸-۷۱۳.

نوشاهی، عارف (۱۳۷۱)، «نخستین شرح فارسی دیوان حافظ در شبه‌قاره»، *سخن اهل دل: مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی بزرگداشت حافظ*، چ اول، تهران: کمیسیون ملی یونسکو در ایران، صص ۷۸۰-۷۶۱.

۲۸ کهن‌نامه ادب پارسی، سال نهم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۷

نوشاهی، گوهر (۱۳۷۱). «اقبال و حافظ»، سخن‌اهل‌دل: مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی
بزرگداشت حافظ، چ اول، تهران: کمیسیون ملی یونسکو در ایران، صص ۷۹۰-۷۸۱.
همدانی، عین‌القضات (۱۳۷۰). تمهیدات، به تصحیح عقیف عسیران، چ سوم، تهران: منوچهری.